

فلسفه و نقش «من» در تعلیم و تربیت و مدیریت*

دکتر خلیل سلطان‌القرائی**

چکیده

در مقاله حاضر مهم‌ترین انگیزه‌ای که همواره با انسان همراه است و تمام هدف‌ها، تلاش‌ها، رفتارها، نگرش‌ها، تفسیرها، دوستی‌ها، دشمنی‌ها و بالأخره تمام تصورات، تصدیقات و استدلال‌های او را در تحت سیطره خود قرار می‌دهد، تا حدّ ممکن، مورد بررسی قرار گرفته و نقش آن در امر تعلیم و تربیت و مدیریت بررسی شده است.

آن انگیزه مهم عبارت از «من» یا «نفس» هر کس است؛ «منی» که قوام هستی هر کس بدان وابسته است؛ زیرا انسان از حفظ احترام‌آمیز آن «من» شخصیت و منزلت، و عزت خود را به دست می‌آورد و می‌خواهد آن «من» همیشه به نحوی حاضر و عزیز و ارجمند باشد. انسان می‌خواهد حتی پس از مرگ نیز «من» او به صورتی ارجمند، و به عنوان نام نیک و عزیز و پرآوازه باقی بماند؛ زیرا در غیر این صورت شقاوت و بدبختی بر انسان مسلط می‌گردد.

این «من» را هرکس به نحوی حفظ می‌کند و به نحوی به گمان و خیال خود عزیز می‌دارد. ارزش‌ها نیز به سبب سودمندی و عظمت بخشیدن به این «من» اعتبار خود را به دست می‌آورند. هدف اصلی و اساسی تعلیم و تربیت هدایت این «من» به سویی است که مسرت زندگانی فرد و جامعه و روابط حسنه آنها را فراهم آورد. این «من» هر چیزی یا هر حرکتی را که به ارجمند ساختن آن کمک نماید، دوست تلقی کرده، شتابان به سوی آن می‌رود. در مقاله حاضر روش‌های نیل به این هدف مهم در حدّ امکان بررسی و لافل، راه نفوذ در دیگران به نحو کلی مرتسم شده است.

واژه‌های کلیدی: «من»، تعلیم و تربیت، حفظ من، ارزش‌ها.

*- تاریخ وصول: ۸۶/۱۰/۹ تأیید نهایی: ۸۶/۱۲/۱۵

** - استاد دانشگاه تبریز

مقدمه

یکی از اصول و فلسفه‌های تعلیم و تربیت و مدیریت، عبارت از عنایت مرییان به انگیزه یا محرک ذاتی است که بدون آن حصول دقت و توجه دانش‌آموزان و دانشجویان و هر یادگیرنده دیگری به مطلب مورد نظر، میسر نمی‌شود. برای پیدا کردن این انگیزه اصلی و اساسی هر تلاشی ارزنده است؛ زیرا ما بی‌میل و کشش درونی هیچ کاری را توأم با ایمان و مداومت انجام نمی‌دهیم. وقتی انگیزه، درونی باشد انجام دهنده و ناظر مؤمن، فرد واحدی است که هم کار خود را با انگیزه شروع می‌کند و هم با انگیزه محکم آن را ادامه می‌دهد.

ما این انگیزه اصلی و ذاتی را «من» و «نفس» انسانی تلقی می‌کنیم؛ زیرا در هر رفتار و در هر موقع و در هر مکانی حاضر است. به عبارت دیگر، هر انسانی هر کاری که انجام می‌دهد برای حفظ «من» و محترم بودن و بقای آن است. همگی در برابر تقویت و استحکام هستی‌مان، به نحوی از انحاء شاد و امیدوار می‌شویم و روحی تازه می‌یابیم. در واقع، ارزش هر احوالی، در مورد هر فرد، از کیفیت ارتباط سودبخش و عزت‌آفرین آنها با من هر کس ناشی می‌شود.

این امر نیز به مرور زمان و تکوین حوادث آشکار می‌شود با اینکه انگیزه یکی است، ولی روش‌ها و نگرش‌های «من»ها برای محترم بودن، بسیار متفاوت هستند. به تفاریق هر کس ارزش و عزت هستی خود را در ثروت، علم، مقام، منزلت اجتماعی، اشتهار در دیانت و ایمان، خیر و احسان، زیبایی، سلامت، زیرکی، نیکوکاری، ایشار، شهادت، فداکاری و تواضع و خاکساری... جستجو می‌کند. البته کسانی نیز ممکن است عزت خود را در روش‌ها و اعمالی چون مخالفت کردن، اذیت نمودن، اعتراض کردن، تجاوز به حق دیگران، و فسق و فجور... بدانند. هیچ کس کاری انجام نمی‌دهد تا بدنامی و نگون‌بختی به دست آورد. اما چون ارزش‌ها و نگرش‌ها متفاوت‌اند، راهها نیز متفاوت می‌شوند. بدین ترتیب اگر کسی به این اصل معتقد می‌شود که بهترین راه اشتهار، مخالفت کردن است، (و بر اصل «خَالِفُ تُعْرِفُ» توجه داشته باشد)، برای اثبات «نفس» و «من» خویش راه مخالفت را به عنوان طریق عزت و بقای احترام‌آمیز خود انتخاب خواهد کرد. و قس علی هذا.

وظیفه اصلی تعلیم و تربیت، راهنمایی هر متربی با استفاده از آن انگیزه بسیار قوی و ذاتی است تا به هر فرد پیشنهاد بکند که کدام راه برای حفظ «من» و «محترم ساختن» آن

سودمندترین راه است. مسئله مهم این است که ما ارزش‌ها را چنان مطرح می‌کنیم که مؤثر بودن آنها برای حفظ مقام و اعتبار و ارزشمندی «من» آشکار شود و مورد قبول باطنی مرتربی قرار گیرد. بنابراین مهم‌ترین وظیفه تعلیم و تربیت نشان دادن عقلانی و استدلالی این مطلب است که واقعاً خیر و سعادت ما در چه احوالی تأمین می‌شود. اما این امر نیز بسیار اهمیت دارد که شررها را خیر و خیرها را شر تلقی نکنیم.

بدین نحو صعوبت کار ظاهر می‌شود. به هر حال ازدیاد تجارب و معلومات و آزاد گذاشتن دانش‌آموزان و دانشجویان برای انتخاب خط مشی خود اهمیت می‌یابد، تا آنها، طریق استنباط‌های تازه و مفید را پیدا کنند.

مسئله ارزش‌ها و «من»

یک امر بسیار مهم دیگر این است که ارزش‌ها امر دایمی و لایتغیر نیستند حتی اگر از لحاظ لفظ و بیان ثابت به نظر آیند؛ ولی دایماً در حال تحول و دگرگونی‌اند. مثلاً مؤدب بودن یا عادل بودن و ایثار... و امثالهم نیکو هستند و خیانت و بی‌حیایی و نفع‌طلبی به زیان دیگران... اموری منفور و زشت‌اند، ولی مصادیق مؤدب بودن یا عادل بودن و یا نوع بی‌حیایی و انواع خیانت‌ها دائماً عوض می‌شوند. درک معنی زیبا و زشت، خیر و شر، حق و باطل، بنابر موقعیت‌ها و نظرگاه‌ها نیز تفاوت می‌کند. قبول این تحولات و عادت کردن و عادت دادن بدان، از وظایف تعلیم و تربیت است که با توجه به آن انگیزه اصلی، یعنی «باقی ماندن و محترم ماندن من» ارزش‌های تازه پذیرفته شوند.

برای رسیدن به هدف‌های آموزش و پرورش، روش‌های مناسب لازم است. به عبارت دیگر، آگاهی و توجه به انگیزه اصلی «من» کافی نیست. باید به روش‌هایی عمل کنیم که نتیجه‌بخش باشند. اگر می‌خواهیم کسی اهل مطالعه باشد، حتماً باید نشان بدهیم که مطالعه برای دانستن مطالب مهم و مفید و خوب، وسیله مطمئنی برای به دست آوردن موقعیت‌های دلفریب و خوشبختی‌هاست و هر کس مطالب خوب را بداند و در رفتارهای خود آن را ظاهر سازد، مسلماً در موقع صحبت در مجالس توجه همه را به خود جلب می‌کند و «من» خود را عزیز و محترم می‌سازد و حضور خود را در دل‌ها دوام می‌بخشد.

اما توجه به «من» همواره راهی صاف و بی‌خطر نیست؛ زیرا گاهی انسان‌ها فقط در جستجوی پیروزی «من» خود هستند و به حقیقت و عمق و نتایج اعمال خود اعتنا نمی‌کنند. این امر نتیجه نخوت ذاتی و احياناً کم‌توجهی و نداشتن دید وسیع بشری است. به عبارت دیگر، «من‌پرستی» اگر به راه غلط بیفتد، حتی برای حفظ ارجمندی «من»، هر

حقیقتی را انکار می‌کند. «فارغ از درستی یا نادرستی آن موضع، صرفاً به خاطر غرور و خودرأیی به آن می‌چسبید؛ نخوت همیشه بر حقیقت غلبه می‌کند»^۱ (شوینهار، ۱۳۸۵، ص ۱۲). این همان حالتی از احوال نفس اماره به زشتی است. نقش تربیت آن خواهد بود که بتواند «من‌گمراه» یا «نفس اماره» را به طریقی سوق دهد که ارجمندی خود را در راهی مقابل با راهی که انتخاب کرده، پیدا کند. به عبارت دیگر، بقای احترام‌آمیز خود را در انجام کارهای مفید به حال همگان بداند.

«نفس» یا «من» هیچ‌گونه اغماض و چشم‌پوشی از محترم بودن خود را نمی‌پذیرد، «نفس» نمی‌خواهد خود را از هیچ امتیازی محروم سازد و خود را به دلخواه و به اختیار خود با کس دیگر برابر فرض کند؛ مگر در جوامعی که اعتقاد به برابری و عدالت را مساوق با عزت آنها بدانند. همچنین در جوامعی که سرمایه‌داری لجام‌گسیخته شخصیت اکثریت را مورد بی‌حرمتی قرار می‌دهد، ممکن است نیل به برابری به صورت آرزویی در آید تا من‌های زجر دیده به امید آن، جانی تازه بیابند. در این مورد، یکسان و برابر بودن همانا معنایش از بین بردن ظلم و ستمی است که بر من‌ها تحمیل شده است.

این نکته نیز روشن است که همواره غریزه صیانت ذات به عنوان یکی از غرایز انسانی مطرح شده است. آنچه در این مقاله مورد توجه ما قرار گرفته، نقش این غریزه، به عنوان اصلی‌ترین محرک انسانی است که سایر انگیزه‌ها را نیز به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، گرایش طبیعی «من» برای حفظ آبرومندانه خود یک انگیزه درونی و حال در هستی ماست. این محرک درونی به طور مستمر منشأ و خاستگاه تمام فعالیت‌های ماست و هرگز خاموشی نمی‌پذیرد و تحقق آمال و هدف‌های تعلیم و تربیت در گرو هدایت این «من‌ها» قرار دارد.

فلسفه و نقش «من» در تعلیم و تربیت و مدیریت

افکار، تصویرها و تصوراتی که «انسان حاضر در جهان» خلق کرده و خواهد کرد، اساس رویش فرهنگ‌ها و تمدن‌ها می‌باشند و نوع زندگی خود و جامعه انسانی را رقم می‌زنند. احتمالاً هیچ معنایی در جهان غیر از معانی مخلوق بشر وجود ندارند. هر واقعه و هر موجودی معنای خود را از مقتضیات ذات انسانی، از هدف‌ها و امیال انسانی به دست می‌آورند. اگر قبول کنیم که عالم واقع، فی‌نفسه و بدون التفات انسان، پیشاپیش هیچ معنایی ندارد؛ یعنی این عالم جز از ورای التفات‌ها و هدف‌های انسانی برای نوع بشر معنادار نیست و هر معنایی به آن اسناد دهیم، الزاماً از نگرش‌های انسانی حاصل می‌شوند.

حقایق نیز از ورای قالب‌های ذهن انسانی ظاهر می‌شوند. حتی وجود متعالی و قادر و توانایی که در برابر انسان مطرح می‌شود، در حد توانایی ذهن انسانی فهمیده می‌شود. اگر انسان موجودی بی‌هدف و بی‌آرمان بود و توجهی به مجهولات نداشت، در نتیجه دغدغه‌ای هم برای فهمیدن حقیقت و اصل و منشأ عالم و درک رابطه علت و معلول به صورت آگاهانه نشان نمی‌داد. مراد ما داده‌های ارثی و استعدادهای فطری نیست. مشهودات نشان می‌دهند که حیوانات جز غرایز و درک بعضی روابط به حقیقت منشأ امور توجهی ندارند؛ مثلاً گاوی که در سبزه‌زاری می‌چرد، منشأ سرسبزی و گل و گیاه را نمی‌داند و معنایی به ذهنش نمی‌رسد.

نظری که من می‌خواهم، در امر خطیر تعلیم و تربیت، به عنوان مبنای تمام محرکات قرار دهم «نفس انسان» است یا خود انسان و «من»^۱ اوست. انسان، به انحای گوناگون طالب احترام و عزت است و سعی می‌کند فناپذیری خود را کتمان کند. این امر چنان در روح وی متمکن شده است که پیام و تذکر دایمی ذهن وی، هر لحظه در آگاهی و ناآگاهی او این است که می‌باید بر «من» او اجحافی شود و وجود و من او مورد اهانت قرار بگیرد و مضمحل شود. انسان توهین به شخصیت خود و تحقیر نفسش را گاهی معادل عدم و نابودی خویش تلقی می‌کند و با مسبب آن چون خصم مبین رفتار می‌کند. فناپذیری و فناپذیری نیز به انحای مختلف معنی می‌شود. ممکن است کسی با نوشتن کتابی خود را باقی بداند و دیگری با داشتن اولاد صالح و سوّمی با بنای برجی و چهارمی با باقی گذاشتن نام پرآوازه و شاعری با شعر خود و دانشمندان با آثار و اختراعات خود. در کنار این جستجوی دوام و بقا، محترم بودن نیز مدّ نظر واقع می‌گردد. به هر حال، بقا و جاودانگی گاهی در نهایت اهمیت تصور می‌شود. در این حال با کارهای بسیار خطرناک مانند خودکشی و حتی زشت و ناپسند مانند قتل و جنایت، بعضی‌ها خواسته‌اند نام خود را جاودانه زند. وظیفه اصلی تعلیم و تربیت، تلقین ارزش‌هایی است، که مجموعاً مسرت‌های زندگی را همواره پایدارتر و افزون‌تر سازد و به حال اکثریت مردم مفید باشد و به حال کسی مضر نباشد. ممکن بودن این امل و آرزو کاملاً قابل تصور است.

«من» هرگز مورد غفلت قرار نمی‌گیرد

انسان محترم بودن خود را هرگز فراموش نمی‌کند. او در موقع فداکاری و ایشار و از جان‌گذشتگی و حتی حمله‌های انتحاری می‌خواهد هستی خود را به صورت بهتری عزیز و باقی گرداند. این امر برای انسان به قدری مهم است که گاهی در مواقع درماندگی

- به تخیل و رؤیا آرزوهای خود را تحقق یافته تصور می‌کند و با این امر خوشی نیز می‌یابد. تجلی این حالت، برای مثال، در ترانه‌ای بدین صورت آمده است: «دل خوش کن به زبان، تو شکسته دلی را، قربان تو و مهر زبانی تو». یا در یک ترانه فرانسوی خواننده می‌گوید: «به من بگو که دوستم داری اگر چه دروغ باشد». اصولاً دل‌انگیز بودن رؤیا و خیال از این جهت است که ما در سپهر رویا، آرزوهای خود را در باب مورد توجه قرار گرفتن و عزیز بودن تحقق یافته تصور می‌کنیم و از آن حالت، تصویری شادمانه و روحانی می‌یابیم. بدین جهت به نظر می‌آید که یکی از نعمات بسیار ارزنده زندگانی ما که برای ما ارزانی شده است خیال و رؤیاست. شاعر سیاه‌پوست آمریکایی لنگستون هیوز (Langstone Hughes) می‌گوید:

رؤیا

رؤیا را محکم بچسب
که رؤیاها اگر بمیرند
زندگی پرنده‌ای است
شکسته بال در مانده
رؤیا را محکم بچسب
که رؤیاها اگر بمیرند
زندگی کشتزاری است بایر
برفپوش و یخزده

«من» و ضرر و زیان

باری، هر جا به «من» و به «نفس» انسانی خطری وارد شود، باید که از آنجا دور شد. «من» همواره مترصد است که بهترین خیرها را به دست آورد و از هر نوع اجحاف و ستمی نسبت به خود احتراز کند. زیرا منشأ شادی‌ها و غم‌های ما نیز از ارجمندی‌ها یا کاستی‌های شخصیت و «من»‌ها حاصل می‌شود. انسان هر قصور و اجحافی را احتمالاً می‌بخشد؛ به شرط آنکه «من» او را لگه‌دار نسازد. ذات انسانی در برابر حوادث با میزان اعتباربخشی یا اضطراب‌آفرینی آنها نسبت به «من» خود شاد یا غمگین و از آنها راضی یا ناراضی می‌شود. او برای کسب اعتبار بیشتر، همواره می‌خواهد بیشتر از آنچه هست باشد و از وضع موجود تعالی یابد. و اگر زمانی وضع موجود را ترجیح می‌دهد

بازهم دلیلش این است که بهتر از این حالت را نمی‌تواند برای ارجمندسازی ذاتش تصوّر نماید.

مهم‌ترین انگیزه انتخاب هدف‌های متعالی، همانا علاقه «من» به عزیز بودن است. در جوامع مختلف گاهی مسئولیت‌هایی که مورد توجه و احترام هیئت حاکمه قرار می‌گیرند، علاقه مردم را به دارا شدن همان شغل‌ها و مسئولیت‌ها افزایش می‌دهند؛ زیرا از این طریق عزت «من» بیشتر تأمین می‌شود. در هر حال، نگرش جامعه و افراد، همه چیز را معنی‌دار می‌سازد. می‌توانیم بگوییم مهم‌ترین وظیفه تعلیم و تربیت ایجاد نگرش‌ها و ارزش‌های مناسب و مثبت در افراد جامعه است؛ ارزش‌هایی که تحقق آنها به حال مردم مفید بوده، رفاه همگانی را تضمین نمایند. به نحوی که مردم اعتبار و احترام خودشان را در قبول همان ارزش‌ها بدانند. البته در این راه صداقت و مصلحت‌اندیشی مسئولان، اساس پیشرفت آموزش و پرورش می‌باشد؛ یعنی اگر هیئت حاکمه مصلحت موقتی خود یا تعداد خاصی را مدّ نظر قرار بدهد، در این صورت اعتماد مردم به مرور ایام کاستی می‌یابد و بین عامه مردم و مسئولین دوگانگی به وجود می‌آید.

«من» و آرزوهای او

همچنین انسان گاهی برای کسب خوشی و امیدوار ساختن خود آرزوهای خیالی خود را محقق شده تصور می‌کند تا عزت و بزرگواری خود را حتی از طریق خیال و امید محفوظ نگاه دارد و بر مبنای آن توهم، اصل موضوعی پیدا می‌کند و سپس با تکیه بر مصنوع خود هستی خود را استحکام می‌بخشد. یکی از آرزوهای انسان وجود خداوندی است که در کتب آسمانی به عنوان «احکم الحاکمین» یعنی بهترین حکم‌دهندگان معرفی شده است؛ قدرتی که هم دانا و هم توانا است و هر ذره را در تاریکی‌های زمین می‌شناسد و از هیچ چیزی غفلت ندارد. وجود چنین خدایی نیز این امکان را فراهم می‌کند که انسان خاطر جمع شود که هرگز به او ظلم نخواهد شد و «من» یا «نفس» او در معرض تهدید و ستم قرار نخواهد گرفت.

در واقع انسان به صلاح خود می‌داند که خدایی داشته باشد؛ زیرا فقدان چنین خدایی، واقعاً دردناک است؛ زیرا اگر خدایی نباشد این همه ستم‌ها و بدآمدهای روزگار که الزاماً تحمل می‌کند، بی‌پاداش خواهند ماند. ثانیاً خود انسان در مقام جبران آنها دچار کشمکش‌های بی‌پایان می‌شود. ثالثاً سؤالات انسان در باب اصل و منشأ عالم بی‌پاسخ

می‌ماند. بی‌پاسخ ماندن چنین سؤالاتی خود به ناامیدی و بی‌معنی بودن زندگی منجر می‌شود که خطر بسیار دردناکی است. می‌توان هم صدا با «اونامونو» ندا داد که ای کاش خدایی باشد! ای وای اگر خدا نباشد! «این امر یقینی است که ایمان به خدا، قبل از هر چیز برای مؤمنین صاحب استدلال، آرزوی وجود داشتن خداست» (unamuno, 1971, P.229).

هر عملی به خاطر ارجمندی «من» ظاهر می‌شود

می‌خواهم بگویم «من» یا «نفس» انسانی اصل اساسی است. هر فکر و هر عملی از برای تأمین ارزش و اعتبار «من» ابداع شده و برای حفظ آن «من»، ساخته شده تا او مطمئن شود که به آن «من» ظلمی نخواهد شد و او همواره از هر پیشامد نامطلوبی موفق و پیروز بیرون خواهد آمد. حتی اگر این نجات و پیروزی خیالی باشد، برای انسان عزیز است. تا حدی که این من اگر واقعاً موفق نباشد، باز هم به نحوی آرزوهای خود را محقق شده فرض و امیدی خلق می‌کند تا «من» مضمحل نگردد و خدشه‌ای به او وارد نشود. انسان هر گناه و هر تندی را می‌بخشد به شرط آنکه «من» او را لکه‌دار نکند. به هر حال تا زمانی که خطری احساس نشود یا تلقی انسان جوری باشد که تحقیری مشاهده نکند، همه چیز قابل تحمل است. مشاهده می‌شود که پدر و مادر در برابر تندی فرزندان خود بسیار متحمل‌تر هستند. این تحمل تا وقتی ادامه می‌یابد که خطری برای «من» آنها متصور نشود. اگر فیلسوفی چون مارتین هیدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) نگرانی و دلهره را ذات لاینفک انسانی دانسته از اینجا ناشی می‌شود که «من» همواره در معرض خطر قرار دارد (هیدگر، ۱۳۸۶، ص ۳۴۸)؛ یعنی ممکن است لطمه ببیند؛ زبانی به او برسد؛ مهم‌تر از همه اگر پیشرفتی حاصل نشود و هدف‌ها تحقق نیابند عزت انسان از دست می‌رود. نیل به داشتن سلامت و طول عمر و بالأخره میل به بقا نیز از نفس‌پرستی است. مستحیل شدن در وجود خداوند نیز راه حلی است که برای بقا ابداع شده است.

نیست از خود، هستم از دلدار خود چونکه کردم جان فدای یار خود

مردم از ظلمت به نور اندر شدم قطره دریای پرگهر شدم (مصلح، ۱۳۳۷، ص ۳)

ما در هر امری می‌خواهیم حاضر باشیم و در ورای هر احترامی، احترام به شخصیت خود را جستجو می‌کنیم. نگرانی و دلهره ما وقتی آرام می‌گیرد که ما هم باشیم و هم محترم بمانیم و این دوام وجود ما نیز جاودانی و فناپذیر باشد. هرکسی بخواهد به این

«من» لطمه بزند یا بخواهد در عظمت آن شریک باشد، دشمن بزرگی به نظر خواهد آمد. در درونی ترین بطن وجودمان همواره آگاهانه یا ناآگاهانه اعلام می‌کنیم که هر کسی خلاف رأی «من» عمل نماید یا مطلبی بگوید که آسیبی به نفس من برسد، یا چنین تصویری بکند، دشمن من است. گناه او بخشودنی نیست:

چون خلاف خوی تو گوید کسی کینه‌ها خیزد ترا با او بسی
بت پرستان چونکه خو با بُت کنند مانعان راه بت را دشمنند

(مثنوی معنوی بیت های ۶۸/۲ - ۳۴۶۷)

این همه در باب مبارزه با نفس و من و انانیت صحبت شده ولی حاصلی نداشته است. بزرگان عرفا همواره بر این مبارزه تأکید کرده‌اند و به صورت تصنعی خواسته‌اند با من مبارزه کنند و روش‌هایی را پیشنهاد کرده‌اند. بزرگانی نیز خود را در معرض تمرین و اجرای روش‌هایی قرار داده‌اند که به ظاهر نفی من و حقیر شمردن آن است. شیخ ابوسعید ابوالخیر در این باب خیلی تلاش کرده است. «او در سراسر عمر خویش حتی یک بار کلمه «من» را به کار نبرده است...» (نوری، ۱۳۶۶، ص ۸۷). او دیگران را وادار به انجام کارهای تحقیرآمیز کرده تا آنها را از نفس پرستی نجات بدهد. مثال حسن مؤدب یکی از جوانان مرفه نیشابور که مأمور خرید شکنبه و جگر و دل شده بود تا خود آنها را حمل کند... (همان، صفحه ۸۸) و امثال آنها فراوان ذکر شده ولی نتیجه بخش نبوده است. زیرا خود شیخ هر جا کسی سخنی گفته آن را نفی کرده و پاسخ بالادست را خود داده است تا برتری خود را نشان دهد؛ هر چند که این مثال‌ها را برای احتراز از خودپرستی ذکر کرده است (همان، ص ۲۸). در واقع حتی موقعی که انسان با نفس خود مبارزه می‌کند در عین حال می‌خواهد آن را در بهترین حالت ممکن نگاه دارد. ما تواضع‌های فراوانی در خود و دیگران ملاحظه می‌کنیم که در تکبر و تفرعن ریشه دارند. منتها اغلب دیده می‌شود که حتی با نفی «من» به اثبات و برتری آن می‌پردازیم! از خودگذشتگی، فداکاری، احسان و نیکوکاری و امثال آنها همگی برای حفظ برتری «من» خودمان است. این علاقه به حفظ «من» یک امر ذاتی و درونی انسان است. نمی‌توان آن را از بین برد؛ هر چند که بعضی در عین توجه به صعوبت امر، آن را ممکن دانسته‌اند. اما حذف «من» یا «نفس» ممکن نیست. امیدواری ما در ساحت تعلیم و تربیت هدایت آن است. همین هدایت مهم‌ترین هدف تعلیم و تربیت است.

از دل و از دیده ات بس خون رود تا ز تو این معجبی بیرون رود
(مثنوی معنوی ۱/۳۲۱۵)

صعوبت چشم پوشی از من‌های مغرور و لجام گسیخته

خواجه عبدالله انصاری صادقانه اعتراف می‌کند که «من دوستی» نوعی شرک است؛ (زیرا انسان خودش را توانا و مؤثر در کار عالم می‌پندارد). ولی انسان از محترم و عزیز شمردن نفس خود لحظه‌ای نمی‌تواند غافل بماند. نفس از هر رطب و یابسی استفاده می‌کند تا خود را حفظ کند. به همین دلیل خواجه عنوان «سگ» به آن داده است؛ زیرا مانند سگ همه چیز را می‌بوید تا بهره‌ای از آن نصیبش شود:

تا باسگ نفس همنشین خواهم بود در خرمن شرک خوشه چین خواهم بود
بسیار بکوشیدم به می‌نشود تا آخر عمر نیز چنین خواهد بود^۱

(مدبری، ۱۳۶۲، ص ۲۹)

ما می‌خواهیم بگوییم منشأ هر رفتار انسانی همین «من» است و هر کس به قدر فهم و وسع نظر و معیارهای ارزشی و بالأخره فرهنگی که در بطن آن پرورش یافته، خیر و شر، زیبا و زشت و درست و غلطی دارد و همواره برای کسب و برخورداری از ارزش‌های مثبت تلاش می‌کند. البته ممکن است ارزش یک جامعه یا یک شخص در جامعه و شخص دیگر ضد ارزش تلقی شود. در این صورت اختلاف در نگرش‌ها و انتخاب‌ها اتفاق می‌افتد، و هر کس به سویی کشانده می‌شود که احساس می‌کند در آن سوی محترم خواهد بود. نقش تعلیم و تربیت تلقین ارزش‌هایی است که در هر جامعه‌ای آنها را سودمند، حقیقی و احیاناً زیبا می‌دانند. به هر حال ما به طرف قبول افکار و انجام کارهایی خواهیم رفت که آنها را برای حفظ شخصیت و بقای احترام‌آمیز نفس خود ضروری می‌دانیم. این انتخاب‌ها بسیار مهم است و عزیز و ذلیل بودن ما را در جامعه و در نظر خودمان تضمین می‌نمایند.

راههای تعدیل آرزوهای «من»

پس، حذف «من» با نصیحت یا تهدید، میسر نمی‌شود. اصولاً حذف من نه ممکن است و نه به خیر انسان می‌باشد؛ زیرا ذاتی و درونی‌ترین محرک انسانی برای فعالیت همان کشش‌ها و نگرش‌های ذاتی من است. در عین حال ممکن است از جان گذشتن یا ایثار، شهادت‌طلبی و قربانی کردن خویش نیز برای حفظ و بقای «من» باشد. در این

صورت هر فردی که چنین تصویری داشته باشد، مرگ را با آغوش باز خواهد پذیرفت. مجدداً یادآوری می‌کنیم که تعلیم و تربیت عهده‌دار انتخاب و خلق ارزش‌ها و تلقین آنها به افراد است. برعهده اندیشمندان با انصاف جامعه است که هدایت بسیار حساس و مهم تعلیم و تربیت را بر عهده بگیرند. اما خود سازمان تعلیم و تربیت نیز از اعتقادات پیش-کسوتان و تجربه‌های مفید و مضر آنها متأثر است. بنابراین تجدید نظر دایمی در تعلیم و تربیت و انتخاب ارزش‌های تازه ضروری است. امروزه مهم‌ترین سپهر مؤثر در تعلیم و تربیت ظاهراً همان سیاست و حکومت است که دستگاه‌های تبلیغات جمعی و تلقین ارزش‌ها را در اختیار دارند. اما چگونگی تأثیر دستگاه‌های سیاسی به تصویری مربوط می‌شود که افراد از آنها به عنوان محافظ «نفس» خود پیدا می‌کنند؛ زیرا در جوامعی که مردم در انتخاب هیئت حاکمه تأثیرگذار هستند، نگرش‌های سیاسی نیز تابع جامعه خواهند بود. در هر حالی تجربه‌های اجتماعی و تاریخی و تحولات دایمی از هر لحاظی که متصور شوند، در بطن یک شبکه پیچیده روابط به حیات خود ادامه می‌دهند که محرک اصلی آنها همان نگرش‌های «من» و هادی آنها هیئت حاکمه و سازمان تعلیم و تربیت است.

«من» و نگرش‌های فردی

ما ارزش و اهمیت نگرش‌های فردی را که می‌توانند خالق احوال تازه باشند، از نظر دور نمی‌داریم. برای مثال: نیلسون ماندلا با آن عمل عفو بزرگوارانه و بسیار مشکل خود، شخصیت خود را بسیار محترم و بادوام ساخته است. گاندی با هدایت «من» خود به انتخاب راهی که ابتکاری و تازه بود با صبر و شکیبایی، خود را عزیز و قابل تحسین نموده است. به هر حال خدمت به نوع و فداکاری برای دیگران نیز از دیدگاه فردی نشئت می‌گیرد که چنان افکار و اعمالی را با ارزش می‌دانند و بقای خود را در از خودگذشتگی می‌یابند. ممکن است کسانی بقای خود را در کشف و انکشاف علمی و ادبی بدانند.

ما کسانی را که به بقای محترمانه ما کمک می‌کنند صمیمانه دوست می‌داریم. روشن است که هر کدام از ما بقای خود را در امری می‌دانیم. اعتقاد به کشف حقیقت دینی، علمی، عرفانی، هنری، فلسفی، عاطفی، اسطوره‌ای ... هر یک یا همه آنها آرزوی انسان-هاست به شرطی که کشف آنها مایه اعتبار و عزت «من» گردد. به هر حال ما به سویی خواهیم رفت که بقای نفس ما تأمین شود. احتمالاً بعضی نیز به سوی جهان‌گشایی، اقتصاد، عشق، خودکشی، جنایت ... خواهند رفت. اروسترات (Erostrate) نام مردی از اهالی گمنام (Ephèse) است که به تقلید از جهان‌گشایان گیتی، هوس کرد با خرابکاری

قابل ملاحظه‌ای نام خود را جاودانی نماید. از این رو معبد دیان (Diane) را، که یکی از عجایب سبعه است، آتش زد. از آن پس اسم اروسترات در کلیه زبان‌ها افتاد و او به آرزوی رسید «سارتر، بی‌تا، ص ۴»

راه‌های نفوذ در «من»

از لحاظ تربیتی ذکر این نکته نیز ضروری می‌نماید که برای قبولاندن هر عقیده‌ای، مخصوصاً عقاید خوب، لازم است مرتباً کیفیت ارتباط دادن یک عقیده یا یک عمل را با بقای محترمانه نفس افراد پیدا کنند. مسلماً در این صورت ما آن عقیده را قبول خواهیم کرد یا آن عمل را انجام خواهیم داد. البته اگر عقاید و اصول استدلالی ما به لحاظی محکم باشد، قبول نظر ما نیز از همان لحاظ پسندیده خواهد بود. مخصوصاً در باب خداشناسی بهترین طریق قبول وجود خداوند تبارک و تعالی، فهماندن ارتباط وجود خدا با سعادت و بقای ابدی ماست. خوشبختانه بالصرافه ذات انسانی گرایش طبیعی به قبول وجود خداوند را، برای مستظهر شدن به یک امر جاودانی، در باطن خود دارد. وظیفه تعلیم و تربیت پرورش مستدل و هنرمندانه این گرایش است که شامل حقیقت‌جویی به معنی اعم نیز هست. اما انتخاب راه‌های گوناگون به علت تغییر شرایط زندگی و در امکان بودن هستی انسانی ممکن است دچار تصمیم‌های جدلی الطرفین و ماندن در بین دوراهی‌ها شود.

اصولاً هر فردی با توجه به طبیعت انسانی خود، شرک قرار دادن به نفس خود را از طرف دیگران نمی‌تواند بپذیرد و این پس زدن و یا تحقیر «من» را ستم نابخشودنی نسبت به خود می‌داند. بدین جهت، اگر از شخصیتی ذکر خیر می‌شود آن شخص باطناً می‌خواهد در این مقام والا تنها بماند. از این امر در تعلیم و تربیت این‌طور هم می‌توان استفاده کرد که باید از مقایسه دانشجویان و دانش‌آموزان و برادران و خواهران و همسران ... خودداری نمود. هر فرد را با خودش می‌توان مقایسه کرد. واضح است مقایسه فردی با فرد دیگر، در واقع به اضمحلال ارزشمندی یکی از طرفین منجر می‌گردد. به هر حال شریک قرار دادن همانا خدشه‌دار کردن عظمت «من واحد» است.

مسئله رقابت در تعلیم و تربیت و مدیریت امری اساسی است و در بطن رقابت نیز اثبات «من» یا «من‌ها»، محرک اعمال انسانی هستند. به این امر نیز باید توجه شود که هر جامعه و قومی نیز یک «من جمعی» دارند که کل جامعه، همگی به سوی آن «من اجتماعی» گرایش دارند؛ مانند وطن‌پرستی، علم‌دوستی، احترام به پدر و مادر، دین‌دوستی، اقتصادپرستی، علاقه به ورزش... «من‌های جمعی»، معمولاً به توسط صاحبان قدرت (حکومتی، دینی و علمی) ایجاد می‌شوند. احتمال دارد که این «من‌های جمعی» یک

جامعه با جامعه دیگر برخورد داشته باشد. در این صورت احتمال بروز خصومت‌ها و جنگ‌ها حتمی است. همان‌طور که در بین افراد نیز برخورد «من‌های فردی» موجب خصومت و ستیزه می‌شوند.

ظهور من با نقاب‌های دوگانه

اگر از لحاظ اجتماعی توجّه به «من» مذموم تلقی شود، در این صورت «من»‌های نقاب‌دار ظاهر می‌شوند. مثلاً از کسی می‌پرسم شما فلان کتاب را خوانده‌اید؟ در حالی که در باطن می‌خواهم تنها من باشم که آن کتاب را خوانده‌ام. اگر پاسخ طرف مقابل مثبت باشد، من کتاب دیگری را، حتی ممکن است به دروغ مطرح نمایم. تا تنها من من والاتر باقی بمانم. در میان ورزش‌کاران که قهرمان شدن یک عادت سنتی شده است، در تعلیم فنّ به دیگران آنقدر می‌توانند کمک کنند که به قهرمانی آنها لطمه نخورد. اگر کوهنوردی از کوهنورد دیگر می‌پرسد به فلان قله بلند رفته‌اید؟ اگر جواب منفی نباشد، به خاطر حفظ امتیاز منحصر به فرد خود، به ذکر امتیازات قله‌ای خواهد پرداخت که دیگری نرفته باشد؛ زیرا در این صورت برتری منحصر به فرد او حفظ می‌شود. دانشمندان نیز در باب خواندن یک کتاب و دانستن یک فرضیه و قانون یا یک متن و یک قطعه شعر، چنان عمل می‌کنند که «من» خودشان برتر از همه بماند. فلان کتاب را خوانده‌اید؟ نه، خیلی کتاب مهمی است. در همین عبارات کوتاه نیز «من» با نفی «من دیگری» تفوق خود را حفظ می‌کند، و به صورت غیرمستقیم برتری خود را محفوظ نگاه می‌دارد.

اگر تصور نماییم که انسان زندگی جمعی نمی‌داشت، «من» پرستی با جلوه‌های دیگری ظاهر می‌گشت؛ زیرا مقایسه‌ای در بین نبود. اما این تقدیری که انسان باید در جمع باشد و «من» او عزیزتر از دیگران باشد، در این صورت کارهایی که برای جامعه، بشریت به طور کلی و برای جامعه‌های گوناگون و ناحیه‌ای مفید تشخیص داده شود، مورد توجه قرار خواهند گرفت؛ زیرا انسان با انجام آن اعمال شخصیت والا پیدا می‌کند. بدین ترتیب نیکوکاری، احسان، و سایر کارهای مفید به حال جامعه مستحسن شده‌اند. به هر حال هر جا انسان احساس کند که با انجام کاری یا احترام به کسی مقام برتری به دست می‌آورد، آن کار را انجام خواهد داد. نگرش جامعه و حکومت به ارزش‌ها (خیر و شر، زیبا و زشت، حق و باطل و درست و غلط) و محترم شمردن هر فکر و هر عمل از طرف آنها، مردم را به سوی خاصی هدایت می‌کند. ممکن است کسانی با ارزشهایی که در جامعه

نقش خود را از دست داده و بی‌رمق شده‌اند، مخالفت کنند. این حالت نیز در چنبره همان اثبات خود گرفتار است. در هر حال تصور و برداشت جامعه و هر فردی از چگونگی به دست آوردن بقا و نیکنامی، شخص را به نحو خاصی هدایت خواهد کرد. ابداع و اختراع و جستجوی تعالی نیز در واقع مفری از فناپذیری و جستجوی حفظ محترمانه خود به صورت جاودانی است.

بنابراین انتخاب ارزش‌ها در میان خانواده، جامعه و در جامعه بین‌المللی عصر حاضر به نحوی خواهد بود که در نظر آنها عزت و سربلندی‌شان حفظ می‌شود. اشتباه در این مورد، نتایج خود را الزاماً نشان خواهد داد. یکی از وظایف اساسی تعلیم و تربیت، انتخاب ارزش‌هایی است که برای افراد خود لذت‌ها و شادمانی‌های پایدارتری به وجود آورند؛ یعنی استعدادهای آنها در طریق انسان‌دوستی به منصه ظهور برسند.

کیفیت تحقق هدف‌های تعلیم و تربیت

چون یکی از اهداف تحریر این مقاله انتخاب روشی است که آمال تعلیم و تربیت در طریق انسان‌دوستی، تحقق یابد، بدین جهت بدون شناختن ذات پاک و خالص انسانی طرح‌ریزی و انتخاب ارزش‌ها بی‌نتیجه یا بدنتیجه خواهد بود. خصایصی را که برای انسان ذاتی است، نمی‌توان از بین برد. ولی با شناختن آنها می‌توان به نحوی مفید آنها را مورد هدایت و بهره‌برداری قرار داد. نمی‌توان جنب و جوش بچه‌ها را از بین برد ولی می‌توان آنها را به سوی بازی‌های مفید سوق داد.

نمی‌توان تصور مرگ را از بین انسان‌ها محو کرد، ولی می‌توان آن را به سوی تصوراتی سازنده و مفید به حال خود و جامعه هدایت کرد. همچنین نمی‌توان آرزوی فناپذیری را از بین برد، ولی می‌توان از آن به نفع جامعه و خود فرد استفاده کرد. قوانین طبیعت را نیز نمی‌توان از بین برد، (برای مثال، نمی‌توان نیروی جاذبه همگانی یا تحول دایمی مخلوقات این جهان را حذف کرد) ولی می‌توان آنها را در مسیری قرار داد که مسرت و سعادت به دست آید. بدین ترتیب اصلی‌ترین هدف تعلیم و تربیت این است که اساس حرکت خود را بر شناخت ذات انسان قرار دهد. این امر که انسان در میان روابط گوناگون، در بطن تحول، دارای هدف، آکنده از نگرانی و غم، جویای رمز، علاقه‌مند به پیدا کردن علل حوادث و بالأخره با مرگ آگاهی زندگی می‌کند، اموری ذاتی هستند که

نمی‌توان بی‌توجه به آنها او را با صرافت طبع و خودانگیخته تربیت نمود. به عبارت دیگر، از «من» انسان‌ها نمی‌توان غفلت کرد.

«من» در بطن تحولات

هر یک از علایق ذاتی انسان، خالق مسیرهایی است که می‌توانند آموزش و پرورش را راهنمایی کنند. برای مثال، اگر به تحول دایمی انسان توجه شود، این نتیجه به دست می‌آید که «انسان می‌تواند غیر از آنچه هست باشد». پس درهای آزادی تا حدودی در برابر انسان گشوده است. یا به علت آنکه انسان بالذات به چیزی توجه می‌کند و هدفدار است، مسلماً غم و نگرانی برای تحقق آن هدف را همواره با خود خواهد داشت. انسان در میان شبکه روابط قرار دارد و وعاء و ظرف این شبکه همان «در جهان بودن» است. در جهان بودن نیز قبول همان شبکه روابط، در بطن تحول گریزناپذیر می‌باشد. وقتی می‌گوییم انسان هدفدار است یعنی به چیزهایی که فعلاً وجود ندارد توجه دارد. پس او قادر به خلاقیت و آفرینش‌های جدید می‌باشد. او به «عدم‌ها» توجه دارد. کسی که قدرت آفرینش دارد، «عدم‌ها» را می‌بیند.

این بین باری که هر کش عقل هست روز و شب در جستجوی نیست، هست
(مثنوی معنوی ۶/۱۳۶۲)

روش‌های عملی پیشرفت

چون از شبکه روابط سخن به میان آمد، توجه می‌کنیم که «پژوهش» نیز امری پا در هوا و مستقل نیست که با یک نصیحت تحقق یابد. لازم است شرایط تحقق آن با توجه به ذات کنجکاو بشر و عنایت هیئت حاکمه در مسیری قرار بگیرد که آمال افراد جامعه مد نظر باشد و «من» افراد مورد خطر قرار نگیرد؛ زیرا با وجود تبعیض هیچ پیشرفتی به سرانجام لذت‌بخش نمی‌رسد. یعنی هیچ هدفی بدون ارتباط با علایق ذاتی انسان و بدون ارتباط با فلسفه و برنامه‌ریزی به سرانجام نمی‌رسد.

همین توجه به شبکه روابط، انسان را تا حدودی مجاز می‌سازد، بدون غفلت از ابعاد و ساحت‌های مختلف شناخت انسانی و معیارهای خاص آنها، به ارتباط همه دانش‌ها و ساحت‌ها با ذات انسانی توجه نماید و از قالب‌های به ظاهر مستقلى که عقل، برای فهمیدن مطالب و مشخص کردن آنها ساخته، خارج شود و ساحت‌های مختلف فکر و شناخت بشری را در ارتباط با هم و ذات پاک انسانی در نظر آورد و روابط علم و دین و هنر و

عشق، حقیقت‌جویی و تحوّل و خدا و انسان و هزاران روابط نامکشوف را مد نظر قرار دهد. اگر این جستجوها مورد احترام جامعه قرار گیرند، «من‌پرستی» ها به سوی پژوهش سرازیر می‌شود و در یک مسیر بی‌پایان همواره کشفی تازه به دست می‌آید. همان طور که دانشمندان با فرضیه‌های تازه خود و شعرا با تصوّرات و خیالات بکر خودشان نشان می‌دهند که هیچ حالتی آخرین حالت نیست، انسان نیز می‌تواند غیر از آنچه هست تصویری تازه پیدا کند. و به تحقق آن همّت گمارد. برای رسیدن به هدف‌ها، برنامه‌ریزی و وسایل و از همه مهم‌تر احترام به این فعالیت‌ها، به میزانی که «من» مورد احترام قرار بگیرد و خالق مسرت و شادمانی باشد، ضروری است. بحث در باب چگونگی انتخاب این مسرت‌ها نیز در فلسفه تعلیم و تربیت باید انجام گیرد.

عجالتاً می‌توان نتیجه گرفت که هیچ حالتی برای همیشه نمی‌تواند آخرین یا بهترین حال باشد. می‌توانیم از هر حالی که داریم، بیرون بیاییم. آنچه فعلاً متصور نیست و در وهم نمی‌آید به سوی آن برویم. بدین ترتیب، در یک حال ماندن، ضمن اینکه دوری از ذات انسان است، سلب آزادی از خود و دیگران نیز می‌باشد؛ زیرا راه‌های جور دیگر بودن را مسدود می‌کند. شاید یادآوری این نکته هم حتی به صورت تکراری بی‌فایده نباشد که ما همواره در گفتار و کردار، گرفتار تقدیری هستیم که آزادی ما از همان تقدیر نهفته ظاهر می‌شود. مراد ما از تقدیر همان خصایص ذاتی انسان و قوانین حاکم بر عالم و در جهان بودن گریزناپذیر اوست. حیات مسرت‌بار ما در گرو پذیرفتن قوانین، مخصوصاً قانون تحوّل و پیدا کردن راه‌های تازه در هر زمینه است؛ مانند خلق فهم‌های تازه یا پیدا کردن یا خلق امکانات نو در بیان، عمل، نگرش، نفع‌خواهی، ورزش، پزشکی و درمان، دوستی، زیبایی، فداکاری، تشویق و تنبیه، غذا و لباس و نوع ابراز محبت.

اعتزال نحوه‌ای از حفاظت «من»

ممکن است پرسیده شود که اگر ما موجوداتی در جهانی و در میان روابط هستیم و محل سکونت ما جامعه است، چرا بعضی از افراد از جمله بعضی از بزرگان، دانشمندان، شعرا یا افراد عادی اعتزال برمی‌گزینند و از مردم گوشه‌گیری می‌کنند یا به عالم درون خود می‌روند و از جامعه دوری می‌کنند؟ چنین انسان‌هایی که در انزوا زندگی می‌کنند، خود را با چه کسانی مقایسه می‌کنند؟ اما در تنهایی مقایسه‌ای پیش نمی‌آید تا گوشه‌گیران خود را با آنها مقایسه کنند. آیا چنین انسان‌هایی «نفس» و «من» خود را تحت مهمیز و اختیار خود در آورده‌اند؟

در واقع چنین نیست. ما در هر محل و محفلی مورد احترام قرار بگیریم، به آنجا گرایش می‌یابیم و هر جا زجر ببینیم و تحقیر شویم از آنجا دور می‌شویم. به نظر می‌آید این اعتزال‌ها حاصل رنجش و بی‌توجهی و پایمال شدن حقی است که جامعه، حکومت یا اطرافیان و دوستان در حق اعتزال‌کنندگان اعمال می‌کنند و یا حضور در میان جمع با علایق گوشه‌گیران منطبق نمی‌شود و توجهی که شایسته آنهاست به عمل نمی‌آید. می‌توان گفت اعتزال برای در «امان ماندن» من و نفس از حمله‌ها و یورش‌های دیگران است. در واقع مبین نوعی نومیدی از ادامه زندگی آبرومندانه در اجتماع و با مردم است. همچنین ممکن است اعتزال‌کنندگان راهی در پژوهش و تعمق در عالم سکوت و تنهایی پیدا کرده باشند که به نظر آنها شخصیت‌شان را بیشتر ارزشمند می‌سازد. اعتزال گاهی پاسخی به ستم‌هایی است که اتفاق افتاده است. احتمالاً گوشه‌گیران از شخصیت والایی که پیدا کرده‌اند، بیم از دست دادن آن سبب دوری از مردم می‌شود. مانند بعضی از هنرمندان که وقتی پا به پیری می‌گذرانند، دیگر خود را مخفی می‌سازند، تا شکوه و جلال قبلی آنها صدمه نبیند. بالأخره امکان دارد که آنها می‌خواهند مردم را تنبیه کنند و از مزایای حضور خود آنها را محروم نمایند و رنجش خود را بدین صورت نشان می‌دهند. به هر حال و در هر صورتی حفظ من و محترم نگاهداشتن آن مد نظر است. اعتزال‌کنندگان پیروزی خود را در تنهایی می‌یابند. حتی ممکن است گوشه‌گیران هر راهی را برای رسیدن به حقیقت آزموده‌اند، اینک تنهایی را راهی به ایصال حقیقت تلقی می‌کنند. زیرا به نظر آنها «تنها در ژرفای سکوت می‌توان صدای خدا را شنید.» (خوشدل، ۱۳۷۷، ص ۴).

احتمالاً اعتزال نوعی وابستگی به مردم و مؤثر دانستن آنهاست. اگر دیگران نبودند اعتزال ثانوی هم نبود. بنابراین اعتزال نوعی وابستگی به مردم است. به هر حال اعتزال-کنندگان آزادی خود را گوشه‌گیری تصور می‌کنند. اما در گوشه‌ای ماندن نوعی زندانی کردن خود است یا مصون نگاهداشتن خود از احتمال زیان‌هایی است که در جمع زاده می‌شوند. بالأخره می‌توان گفت اعتزال حالتی است که دیگران بر ما تحمیل می‌کنند و ضعیف‌ترین نوع آزادی ماست.

این مقاله، انگیزه اصلی فعالیت‌های انسان را به یک امر واحد منتسب می‌سازد و آن عبارت از «من» یا «نفس» انسانی است که هر لحظه خود را به نحوی ظاهر می‌سازد و در ورای هر رفتاری به صورت فعالی حضور دارد. این «من» بر طبق کشش ذاتی و طبیعت

خود می‌خواهد وجود داشته باشد و به بهترین صورت نیز باشد. انسان هر کاری انجام می‌دهد در واقع بقای با عزت خود را جستجو می‌کند.

اغلب شنیده می‌شود که به شخصیت افراد باید احترام گذاشت. ولی این نکته معمولاً مغفول می‌ماند که احترام به هر فرد بنابر موقعیت‌ها و آرزوهای او شکل و معنی خاصی پیدا می‌کند. بنابراین، بدون شناختن «موقعیت» افراد احترام به آنها میسر نمی‌گردد. هدف ما بیشتر هدایت دانش‌آموزان و دانشجویان به سویی است که آنها خود بدانند کدام تصورات و تصدیقات و استدلال‌ها و اعمال، نفعی برای آنها حاصل می‌کنند و چگونه «من» آنها محترم و مسرت زندگی آنها تأمین می‌شود. کار تربیت، اثبات ارزشمندی افکار و اعمالی است که «من» ما را سربلند، شادمان و مستدام می‌سازد. اما این افکار و اعمال بنابر اقتضای جامعه و موقعیت‌ها و بر مبنای استفاده از سرمایه‌های ذاتی و انکشاف و ابداع روش‌های عملی مفید، ایجاد می‌شوند. برای مثال تا ارزش ورزش کردن برای حفظ «من» روشن نگردد، شروع و مداومت در انجام ورزش‌های مفید میسر نمی‌شود. تا اهمیت ابتکار و خلاقیت برای حفظ «من» و ارزشمندی آن آشکار نشود و شخص خود واقف به این ارزشمندی نباشد، زیبایی و ضرورت آفرینش‌های جدید پذیرفته نمی‌شود.

راه‌های انحرافی و مضر حفظ من

چون انسان هر کاری را به سبب صیانت محترمانه ذات خود انجام می‌دهد، ممکن است راه انحرافی نیز پیش آید. یعنی کسانی کارهای مضر را به حال خود و دیگران مفید تلقی کرده و مایه بقا و سربلندی خود بدانند و به سوی ارتکاب کارهای زیان‌بخش بروند. حتی کارهای بی‌رحمانه و دلخراش و خلاف قانون و نزاع‌های گوناگون، همگی برای حفظ اعتبار و سربلندی «من» به وقوع می‌پیوندند. می‌توان گفت هدف اصلی تعلیم و تربیت توفیق در هدایت انسان‌ها به سوی حفظ «من» و اعتبار آن است که از طریق انجام افعال مفید به حال خود و دیگران عملی شود. عملاً مشاهده می‌کنیم که دانشمندان و محققین بقای آبرومندانه خود را در تحقیق و پژوهش می‌دانند که کاری بسیار دشوار و نیازمند استقامت است. بدین جهت با شوق و ولع وافر به موی‌شکافی و جستجو می‌پردازند که اگر هزاران سال هم عمری برای دانشمندان تصور نماییم آنها از ادامه راهی که انتخاب کرده‌اند خسته نمی‌شوند مگر اینکه جامعه در اثر بی‌توجهی به کار پژوهش، اهل تحقیق را تا حدودی دلسرد سازد. اگر کسی بگوید این شوق و ولع به خاطر نیازهای جامعه پیدا می‌شود، ما بدون انکار این واقعیت که «هر کاری حاصل کمبودی است که در

جامعه احساس می‌شود»، همچنان اذعان می‌کنیم که مهم‌ترین نیاز همانا حفظ «من» و محترم نگاهداشتن آن است از طریقی که در آن بهره‌مندی خود و اجتماع هر دو منظور نظر باشد.

نفس حذف کردنی نیست

امری که همواره امر تعلیم و تربیت را مورد تهدید قرار می‌دهد، این پیش‌فرض است که باید با نفس مبارزه کرد؛ زیرا نفس و امیال آن انسان را در بند نگاه می‌دارد، یا به سوی منهیات می‌کشاند. این ادعا از عدم توجه به قدرت نفس در انجام کارهای خیر و پسندیده برای حفظ خود حاصل می‌شود. همان «نفس» اگر بقای خود را در فداکاری و ایثار ببیند، به زیباترین فداکاری‌ها دست می‌زند. همچنین نفس مانع آزادی انسان نیست، مگر اینکه در طریقی قرار بگیرد که کارهای مضر و زیانباری را مفید تلقی کند.

مکن در این چمنم سرزنش به خود رویی چنانچه پرورشم می‌دهند می‌رویم
(حافظ)

فرمایش گهر بار حضرت رسول اکرم در مورد جهاد اکبر که مبارزه با نفس را مطرح می‌فرماید، حق است؛ زیرا محدود کردن نفس به اعمال خدایستدانه و مفید به حال اجتماع، وظیفه اصلی تعلیم و تربیت است که کار بسیار دشواری می‌باشد.

این نکته نیز ممکن است به ذهن خطور کند که به هر حال تعلیم و تربیت نوعی ایجاد بند و سلب آزادی است. زیرا انسان را چنانچه می‌خواهند تربیت می‌کنند و سهمی برای خود متعلّم باقی نمی‌ماند. در پاسخ می‌توان گفت ما با اینکه در بطن یک تقدیر و محدودیت خاص قرار گرفته‌ایم، از جمله همگی وجود و ماهیت انسانی داریم و با مقتضیات یک جامعه خاصی با تلقینات پیش‌ساخته مواجه می‌شویم. ولی این امر نیز روشن است که در همان عالم انسانی و الزامات موجود، راه‌های گوناگونی برای بودن داریم، و همواره روش‌های تازه‌ای نیز ممکن هستند تا از وعاء عدم به منصفه ظهور رسانده بشوند. انسان در بطن هر الزام و اجبار، نوع بودن خود را یا انتخاب و یا خلق می‌نماید. اگر امر بر این دایر باشد که کسی را تمجید یا او را انتقاد نماییم، در برابر ما یک راه برای تمجید یا یک راه برای انتقاد وجود ندارد، بلکه راه‌های گوناگونی را می‌توان پیدا کرد یا به وجود آورد. انتخاب ما وابسته به این انگیزه اصلی و اساسی است. یعنی «من» یا «نفس» ماست که راهی را از میان راه‌های گوناگون برای حفظ شخصیت خود مفید تشخیص می‌دهد. البته در تشخیص و پیدا کردن این سودمندی تلقینات فرهنگ جامعه و سیاست فعلی و

نگرش هر فرد کاملاً تأثیر دارد. ولی راهی که هر فرد بنابر سطح معلومات خود انتخاب می‌کند، راهی است که به نظر فرد خاص مفید می‌نماید و او را به نتیجه مطلوب می‌رساند، در صورتی که امکان دارد از نظر دیگران غیر قابل قبول باشد. کار اصلی تعلیم و تربیت نشان دادن راه‌هایی است که همواره می‌توانند مقام و منزلت «من» را تأمین نمایند. آموزش و پرورش بهتر است روشن سازد که انسان پس از مدت‌ها باز هم به اعمال و رفتارهای خود نظر می‌افکند و از انجام بعضی از آنها شادمانی و از بعضی دیگر ندامت و پشیمانی در دل خود احساس می‌کند. بدین جهت می‌توان گفت وظیفه سازمان‌های تربیتی این است که به ما کمک کنند تا بتوانیم در هر مرحله از زندگی خود وقتی به گذشته و اعمالی که انجام داده‌ایم، نظری بیفکنیم از آنجا مسرت و شادمانی برای ما حاصل شود نه پشیمانی‌ها و ندامت‌های دل‌خراش که می‌توانند زندگی را تباہ کنند.

تأثیر معلومات در کیفیت نگرش به من

باری ما باید دقیق شویم و معلومات و تجارب ما به حدی برسد که حفظ شخصیت یا «من» خود را به نحوی انتخاب کنیم که مایه مسرت مستدام زندگانی ما گردد و نتایج زیانبار ندهد. این مسرت بدون همکاری و شرکت دیگران میسر نمی‌شود؛ زیرا ما همواره در معرض داوری خود و دیگران قرار داریم. حتی داوری ما از اعمال خودمان، گاهی از داوری دیگران سختگیرانه‌تر است. یکی از راه‌های کسب اعتبار «من» همین قضاوت‌هایی است که به مرور ایام و به تکرار از اعمال خود به عمل می‌آوریم. بنابراین، آموزش پرورش نوعی راهنمایی است تا ما راه زندگی خود را پیدا کنیم. این راهنمایی امری ثابت نیست که دستورالعمل قاطعی برای زندگی داده شود بلکه عبارت از قدرت استنباط، انکشاف و استدلال است. معلم شایسته می‌تواند تصورات و تصدیقات و استدلال‌ات متعلمین را هدایت کند؛ یعنی برای آنها راه تفکر را نشان دهد. در این راه مهم‌ترین انگیزه همان «من» هر کس است که در جو تحول دایمی قرار دارد. روشن است این «من» بالطبع و ذاتاً خود را می‌خواهد حفظ کند اما راه حفظ «من» غیرقابل پیش‌بینی است. یعنی ما در بطن آزادی قرار داریم و آنچه را که برای بقای خود مفید تشخیص دهیم به آن سو خواهیم رفت. ممکن است کسی بقای خود را در ایثار و ازجان‌گذشتگی و در نیک‌عهدی تصور کند و کسی دیگر در ظلم و ستم.

راه‌های گوناگون و مفید حفظ «من»

برای اثبات اینکه ما در سپهر الزامات، می‌توانیم راه‌های بی‌شماری برای بودن‌های خود انتخاب کنیم، از جمله می‌توانیم برای رسیدن به نیک‌بختی و نیل به خداوند از احادیثی نیز بهره بگیریم که آزادی کامل انسان را مد نظر قرار داده‌اند. برای مثال، این حدیث که می‌فرماید: الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ انْفَاسِ الْخَلَائِقِ (الهی اردبیلی، ۱۳۷۶، صص ۱۳ و ۲۷۷) کاملاً نشان می‌دهد که افراد در انتخاب راه خود به سوی مقصد آزاد هستند و راهی را انتخاب می‌کنند که به حفظ «من» و اعتبار و ارزش آن قوام بیشتری می‌دهد. همچنین حدیث نبوی که می‌فرماید: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِ بِي، فَلَيْظُنَّ بِي مَا شَاءَ^۳ (مولوی، ۱۳۵۸، ص ۴۹ و غزالی، ۱۳۵۹، ص ۹)؛ یعنی هر گمانی که بندگان خداوند درباره او داشته باشند، همان خیال و گمان نشان‌دهنده خداست. به هر حال آزادی از بطن تقدیرها می‌روید و منکشف می‌شود. در اشعار زیر نیز به این الزام و قدر یا جبر و اختیار اشاره نیکو شده است:

بی‌نیش مگس به نوش شهدی نرسی بی‌جان کنشی به نیک عهدی نرسی
نهاده به جهد، هیچ کس را ندهند لکن به نهاده جز به جهدی نرسی

(مینوی، ۱۳۴۹، ص ۱۰۱)

این مطلب را هم باید اضافه کنیم که در اغلب کتب اخلاقی، توصیه‌های علما و پیشنهادات عرفا مبارزه با نفس را بسیار مهم دانسته و بر آن تأکید کرده‌اند. حتی گفته شده که انسان باید نفس خود را مهار کند و نفع دیگران را بر خود مقدم دارد و موقع دعا کردن دیگران را پیش از خود در مد نظر قرار دهد. یعنی به جهاد اکبر پردازد.

این مطالب که بسیار پسندیده هستند، وقتی متحقق می‌شوند که افراد در ضمن تربیت یاد بگیرند «من» و «نفس» خود را وقتی عزیز شمارند که خدمتی به دیگران کرده باشند و سعادت خود را وابسته و ناشی از سعادت دیگران بدانند. به هر حال نیل به این کمال مطلوب‌ها جز از طریق قبول و پذیرش آنها توسط «من» حاصل نمی‌گردد و آن پذیرش وقتی است که هر فرد، به عنوان حاصل تربیت، عزت «من» خود را در خدمت به هموعان و درماندگان تصور نماید.

این آرزو تنها با گفتن و تشویق کردن به دست نمی‌آید، بلکه باید از طریق منطقی و احساس درونی و به کمک تعلیم و تربیت و با فهم و قبول خود متربی حاصل شود. در واقع متربی هرگز چیزی را نمی‌پذیرد مگر اینکه نفع مادی و معنوی و عزت نفس خود را

در آن بیابد و مؤمنانه آن را بپذیرد. کار اصلی و مهم تعلیم و تربیت نیز همین هدایت است.

صعوبت شالوده‌شکنی

باید توجه شود که یکی از مشکل‌ترین کارها، دگرگونی و تخریب نگرش‌ها و اعتقادات باطل و مضر است. هر جا انجام کاری مشکل بوده نصیحت‌ها افزایش یافته است. اگر در مورد نفس پرستی، اندرزاها همواره در تزايد بوده دلیلش این است که مبارزه با نفس و هدایت آن به سوی نفع همگانی کار صعبی است. بدان جهت لفاظی در این مورد فراوان است. به هر حال پیروزی و راه نجات هر جامعه از طریق انتخاب ارزش‌هایی است که «من»ها قبول و انتخاب می‌کنند. آیا تعلیم و تربیت قدرت این را دارد که فداکاری، مهربانی و صداقت را چنان مطرح و معرفی نماید که مردم آنها را ارزش تلقی نمایند؟ و بقای محترمانه خود را در قبول و اجرای مؤمنانه آنها بدانند؟ در این مورد برنامه‌ریزی و طرح و پیشنهاد روش‌های عملی ضروری است. فی‌الجمله بدون توافق هیئت حاکمه و ایمان باطنی آنها و تربیت آموزگاران و مربیان در همان سپهر، نتیجه مطلوب به دست نمی‌آید، مگر توفیقات موقتی، که آنها نیز سردرگمی و بی‌نتیجه هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱- یادآوری می‌کنیم که اشاره به «من» هر کس، در واقع اشاره به تمام ارزش‌ها، آرزوها، هدف‌های اوست که در اوضاع و احوال و به عبارت دیگر در موقعیت‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شوند. این «من» یک امر انتزاعی و مجرد از این جهان نیست بلکه امر انضمامی و ملموس و هر لحظه همراه ماست. بدین ترتیب «من» هر لحظه به نحوی خود را ظاهر می‌سازد و محرک اعمال ما واقع می‌گردد. من اقسام گوناگونی دارد. علاوه بر اینکه «من» هر کس رنگ و خاصیت خاصی دارد، یک امر ثابت با ویژگی‌های یکسان نیست؛ برای مثال، می‌توان به «من»‌های گوناگون اشاره کرد: من دینی، من اقتصادی، من دانشجویی، من عالمی، من ورزشی، من دوستی، من سیاسی، من آزارگری، من آشنایی، من ناآشنایی، من پس از مرگ، من نیکوکاری، من همسایگی، من پدر و مادری، من فرزندی. در واقع این من‌های نامحدود هر لحظه به نوعی ارزش‌ها و هدف‌های ما را ظاهر می‌سازند و نشان می‌دهند که ما به چه وسیله می‌خواهیم محترم و باارزش باشیم.

«من»‌های انسان با تحولات اجتماعی، ارزش‌های اخلاقی و دینی به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شوند. «من» کودکی، جوانی و پیری هر کدام دارای ارزش‌های خاصی بوده و به تعابیر گوناگون می‌خواهند خود را تحقق بخشند. به هر حال انسان هر آن در تلاش و غم ظاهر ساختن «من» خویش است تا با آن شخصیت خود را بهتر نشان دهد و به ارتقای آن کمک کند. «من» گاهی بقای ارزشمند خود را در میان جمع یا در ارتباط با جمع یا کسی تصور می‌کند. مثلاً من از فلان قوم و خانواده هستم، اهل فلان شهرم، من عضو فلان گروهم، به هر حال تحلیلات احترام‌آمیز یا تحقیرآمیز من نامحدود است. اما دانستن این مطالب به صورت نظری صرف هدف ما نیست، بلکه ما می‌خواهیم در ساحت و قلمرو تعلیم و تربیت، چه در محیط خانواده و چه در مراکز تربیتی این دانسته‌ها در صحنه عمل پیاده شوند. به عبارت دیگر، پس از تحقق ایمان و ائق به این نظریه آن را در رفتارهای خودمان رعایت کنیم. یعنی با هر کس که می‌خواهیم ارتباطی داشته باشیم به نیازهای «من» او توجه کنیم. این نیازها چه طبیعی و چه فرهنگی محرک هدایت افراد

هستند. هدف دیگر در قلمرو عمل این است که بتوانیم در خودمان نگرش منصفانه پیدا کنیم و بدانیم که دیگران نیز مثل ما، همگی در جستجوی «من» عزیز و والا هستند و از این گرایش طبیعی نمی‌توانیم صرف نظر کنیم. منتها باز هم به تکرار مطرح می‌کنیم که باید «من‌ها» مطابق فرهنگ قومی و اخلاق دیانت هدایت شوند.

۲- مراد از اعتزال ثانوی این است اگر انسان تنها بود دیگر انتخاب گوشه‌گیری به تصور نمی‌آمد، یعنی از ابتدا او تنها بود و انتخاب ثانوی و محدود تنهایی بی‌معنی می‌شد.

۳- به نقل از کتاب *فیه ما فیه* با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزان‌فر، انتشارات امیرکبیر. تهران، چاپ سوم. ۱۳۵۸. همچنین رک. احمد غزالی، *سوانح*، با تصحیحات جدید و مقدمه و حواشی نصرالله پورجوادی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.

منابع

- ۱- الهی اردبیلی. (۱۳۷۶) شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا بزرگر خالقی، عفت کرباسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- ۲- خوشدل، گیتی. (۱۳۷۷) زائران عشق، از متون ودائتای هند، نشر البرز، نشر مکان، تهران.
- ۳- سارتر، ژان پل. اروسترات، ترجمه امیر ناصر خدایار، انتشارات شرکت سهامی چاپ فرهنگ ایران، بی تا.
- ۴- شوپنهاور، آرتور. (۱۳۷۶) هنر همیشه بر حق بودن، ترجمه عرفان ثابتی، انتشارات ققنوس، تهران.
- ۵- غزالی، احمد. (۱۳۵۹) سوانح، تصحیحات و مقدمه و حواشی نصرالله پورجوادی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶- مدبری، محمود. (۱۳۶۲) رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری، انتشارات کتابفروشی زوار، تهران.
- ۷- مصلح، جواد. (۱۳۳۷) تلخیص و ترجمه کتاب اسفار، رساله وجود، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۸- مولانا، جلال‌الدین محمد. (۱۳۵۸) فیه مافیه، تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزان‌فر، انتشارات امیرکبیر. تهران. چاپ سوم.
- ۹- مینوی، مجتبی. (۱۳۴۹) داستان‌ها و قصه‌ها، انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۱۰- نوری، محمد. (۱۳۶۶) اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، بخش اول، انتشارات آگاه، تهران.
- ۱۱- هیدگر، مارتین. (۱۳۸۶) وجود و زمان، ترجمه محمود نوالی، انتشارات دانشگاه تبریز.